



انتشارات مستضعفین

وابسته به آرمان مستضعفین

ازگان عبیدی. بیاسی سازان روزندگان پیام مستضعفین ایران

سلسله تحلیلهایی پیرامون

تعرض نظامی عراق به خاک ایران

(۸)

؛ تنهایی انقلاب؛

یا

تنهایی هرژمونی؟!؛



**"تنهایی انقلاب یا تنهایی هژمونی ؟ !"**  
فهرست

|    |   |  |
|----|---|--|
|    | ..... مقدمه                                 |  |
| ۳  | ..... ۱- انقلاب چیست ؟                      |  |
| ۷  | ..... ۲- انقلاب تنها نیست ، هژمونی تنهاست ! |  |
| ۱۱ | ..... ۳- چگونه میتوان از تنهایی نجات یافت   |  |

## مقدمه :

منطقه خلیج فارس بعلت موقعیت ممتاز جغرافیایی و منابع سرشار نفت همواره مورد توجه و علاقه استعمارگران و جهانخواران بوده است و پیوسته آنها سر آن داشته اند که به هر شیوه ای دست یازیده و منطقه را زیر نفوذ و سلطه خویش قرار دهند و از منابع سرشار آن بهره مند گردند. لذا درگیریهایی و رقابتهای و تضادهای فراوانی بر سر دستیابی انحصاری بر خلیج فارس بروز کرده و هیچیک حاضر به عقب نشینی نشده و با دقت و تیزبینی فراوان مترصد فرصتی بوده اند که این طعمه بسیار لذیذ را از یکدیگر برهائند و روش های گوناگون را بدین منظور اعم از سلطه سیاسی بر اساس اشغال ارضی، سلطه اقتصادی، ایجاد رژیم های دست نشانده، قراردادهای و پیمان های نظامی و ... آزموده اند.

از آنجا که امپریالیست ها تداوم و استمرار منافعشان را در بلند مدت در نظر داشتند، همیشه از خلقهای این منطقه در هراس بودند که با حرکتهای ویرانگر و انقلابی خویش، منافع آنان را در هم نوردند، لذا سعی می کردند که به حضور علنی و نظامی خویش در منطقه پایان داده و حکومتهای وابسته و سرسپرده بخود با آب و رنگ مستقلانه تشکیل دهند، و ما این اواخر شاهد برپایی تعدادی "مینی کشور نفتی" شیخ نشین در سراسر خلیج شدیم. بعلت حساسیت استراتژیک، طبیعی است که کوچکترین فعل و انفعالات منطقه بسیار مورد توجه و دقت حکومتهای امپریالیستی جهان واقع گردیده و بانگرانی خط سیر جریانها دنبال شود و تمامی کوشش آنان مصروف ایجاد ثبات و آرامش در منطقه شود، تا غرب بدون سروصدا و با آرامش کامل سرمایه های طبیعی و با ارزش این خلقهای مظلوم را به بقما برد. و هرگونه حرکت بر هم زننده ثبات مرگبار خلیج، از دیدگاه آنان بشدت مطرود و محکوم گردد.

خلق مستضعف ما با عصیان دلاورانه و طوفانی خویش، سکوت و آرامش مرکزی جزیره ثبات و امنیت شاه را برهم زد و موازنه‌ها را در منطقه در هم ریخت، بطوریکه امیرالیسم عصیان سایر خلقهای منطقه را در روند تکاملی انقلاب ایران مضطربانه چشم انتظار بود، اما چنین نشد و دیگر بار منطقه بطور نسبی در آرامشی ساکن و راکد فرو رفت. آمریکای زخم خورده در عین حال که با جایگزینی مصر در جای خالی ژاندارم سر سپرده اش شاه به ترمیم ضایعات خویش می‌پرداخت، سعی در افزایش نیروهای رزمی اش در اقیانوس هند و خلیج فارس تا حد برتری بر نیروهای نظامی شوروی داشت، تا حداقل شوروی را از دست اندازی و نزدیک شدن به حریم مایملکاتش باز دارد.

تا آنکه عراق با تهاجم غافلگیرانه خود به ایران و اشغال بعضی مناطق مرزی آن، ثبات منطقه را بر هم زد و امپریالیستها را به تلاش و تکاپوی جدی برای جلوگیری از یک بحران منطقه ای واداشت. کشورهای ارتجاعی منطقه که از سرایت انقلاب توده های محروم ایران دائما "در وحشت بسر می‌بردند و نسبت به آینده حاکمیت خویش بیمناک بودند بلافاصله رژیم بعثی تجاوز گر عراق را حمایت کرده و امکانات مادی و معنوی خویش را با سخاوت تمام در اختیار آن گذاشتند و سران قدرتهای شرق و غرب هم تنها کاری که انجام دادند، اعلام بیطرفی و ابراز نگرانیشان از احتمال وسعت یافتن بحران بود. و در بین این تنها ۴ کشور مترقی در جهان که عبارتند از الجزایر، گره شمالی، لیبی و سوریه حمایت علنی خویش را از "خلق ایران" ابراز کرده و تجاوز بعثیها را محکوم ساختند.

رویهم رفته با یک دید کنی در شرایط حاضر در می‌بایم عراق در سطح جهانی از حمایت بیشتری برخوردار است و ایران پشتیبانان چندان استوار و محکوم را پشت سر خود ندارد تا جائیکه بنی صدر رئیس جمهور در یک، ضاحیه مطبوعاتی خاطر نشان ساخت که "انقلاب ایران، تنهاست" و "ما در جهان تنهاییم". عنوان صفت تنهایی از برای انقلاب موجب این سؤال گردید که چرا انقلاب ایران تنهاست؟ و آیا این تنهایی در جهت منافع خلقهای ایران است؟ اگر پارامتر اساسی در هر انقلاب خلقها هستند خلق محروم و ستمدیده ما آیا با همزنجیران و هم سرنوشتان خویش در سراسر کره ارض جدایی و انفکاک می‌تواند داشته باشد؟ آیا تنهایی انقلاب هرگز امکان پذیر است؟! و اگر چنین است تنهایی یک انقلاب از چه چیز حکایت دارد؟! چه عملکردهایی انقلاب را بدین تنهایی کشانده است؟! . . . . . و سؤالاتی اینچنین هر ذهن کنجگوار را بر آن میدارد که بر انقلاب و ماهیت آن با دیدی عمیق تر و موşkافانه تر بنگرد و به کنه قضیه واقف گردد و درین رابطه اولین مسئله ای که باید مورد مذاقه قرار گیرد همان شناخت مکانیزم انقلاب است.

## ۱ - انقلاب چیست!

تاریخ که نمودار حرکت انسان در طول زمان است، آنگاه چهره‌ای مشخص می‌یابد که حرکت اجتماعات اولیه و بی‌شکل انسانها در ظل دو پارامتر و دو پرستیژ و دو شخصیت و دو نمودار، صورتی شکل یافته و قانونمند پیدا می‌کند. لذا تاریخ همواره همگام با حرکت اجتماع بر مبنای این دو پارامتر که خلق و ضد خلق، ناس و خناس، ظالم و مظلوم، حاکم و محکوم می‌باشند، بوده است. یعنی از آنگاه که انسان مطرح شده و شعور انسانی - اجتماعی نمود پیدا کرده است، در حرکت اجتماعی انسان، حرکت خلق و حرکت ضد خلق جریان داشته و تاریخ همواره شاهد و گواه غالبیت و حاکمیت حرکت ضد خلق بر خلقها و محرومان بوده است و زبان آن تبلور ترکناریها، جنایتها و قساوت‌های حکام بر انسان و تمامی ارزشهای انسانی است. اما گاه به اشاره و کنایه هم که شده، تاریخ گوشه‌هایی از صفحات خود را به طرح حرکت خلقها و محرومان وا گذاشته و سخنی از آنان بپیمان کشیده است. تاریخ شاهنامه که سیصد هزار بیت را به شرح سرگذشت حاکمین ستمکار و اشرافیت زورمدار پرداخته، تنگ نظرانه در ابیاتی غریب و کم در بین انبوه بیت‌ها به بازگویی حرکت کاوه آن دادور آهنگر پرداخته است و مظلومیت خلق محروم ایران را در لوای آن چند بیت شعر به داستان کشیده است، و با حماسه‌آسیا ز تا کوس نشان از طغیان و عصیان بردگان و زنجیریان تاریخ می‌دهد. از بیروست که در متن تاریخ طولانی و پرحادثه اجتماعات انسانی که بحث تاریخ قابیلیان و غاصبین و ضد خلق است، نشانه‌هایی احتمالی از خلق و آرمانهایش، مبارزات و طغیانهایش و شکست و پیروزیهایش نیز دارد، که همین اشارات کوتاه معالمی می‌گردند که در مسیر برپیچ و خم و تاریک و سیاه تاریخ بتوانیم، مکانیزم اجتماعات بشری را از آغاز تا کنون، تحت اصول و قانونمندیها و ضوابطی روشنی و نمود بخشیم.

بر این اساس است که باید گفت که در طول زندگی اجتماعی بشر از زمانی که مالکیت خصوصی بر منابع و ابزار تولید پدیدار گردید، پیوسته اجتماعات از دو قشر و یاد و طبقه، و دو لایه تشکیل می‌یافته که حد واسط و یا خطر ارتباط این دو قشر و لایه "روابط اجتماعی" بوده است. بعبارت دیگر "روابط اجتماعی" عبارتست از پارامترهایی که بر اساس آنها حرکت این دو قشر و دو لایه تشکیلی، اجتماع شکل پیدا می‌کند.

هرگاه که خلقها در مقابل ضد خلق و حاکمیت سر به طغیان و عصیان برداشته و در صورتی همه جانبه، در روابط اجتماعی دگرگونی و تغییرات عمیق ایجاد می‌کردند به آن انقلاب اطلاق می‌کردند. لذا انقلاب به معنای واقعی کلمه عبارتست از: دگرگونی و تغییری

که توسط طبقات بالنده اجتماع که خلقها و محرومین هستند در روابط اجتماعی ایجاد می‌گردد.

اما قشر حاکم نیز بیگار نمی‌نشست و برای پیشگیری از عصیان و قیام توده های تحت ستم، اصلاحات و تغییراتی ظاهری و سطحی از بالا و از جانب خود در روابط اجتماعی ایجاد می‌کرد که اصطلاحاً "بدان رفورم" می‌گویند. لذا واژه "رفورم" در برابر انقلاب مطرح است و وسیله ای است که ضد خلق یا تمسک بدان حیات ظالمانه، خویش را استمرار می‌بخشد و روابط اجتماعی و ضد انسانی حاکم بر جامعه را همچنان استوار و پای بر جانی می‌دارد.

بزرگترین ویژگی و وجه تمایز، این دو قشر و دولایه اتصال و پیوندی است که بین این دو برقرار است. قشر حاکم در جهت استثمار هر چه بیشتر توده ها بر مبنای ماهیت استکباری خویش و حاکمیت گزیدن بر خلقها، با دیگر رقبایشان منافع مشترکی داشتند که این منافع تنها بر اساس رسوخیت و اسارت توده ها تامین می‌شد، توده های تحت ستم همواره بعنوان پارامتر مشترک سبب اتصال ضد خلقیون شده. اگر در طول تاریخ منازعات و تنشهایی بین جناحهای این قشر مشاهده می‌کنیم تنها برای کسب منافع بیشتر است، لذا هرگاه که در مقابل عصیان خاندان برانداز توده ها قرار می‌گرفتند سهم بیشتر را بدست فراموشی سپرده و برای حفظ منافع کلی و مشترک، تمام توان و امکانات خویش را صرف نابودی دشمن مشترک که خلقها بودند، میکردند، و خیلی سریع و بدون فوت وقت برای دستیابی به سیاست و اقدامات مشترک، پشت میز کنفرانسهای مذاکره نشسته و دست دوستی و تفاهم می‌داده‌اند. لذا در بین رابطه ما در قشر حاکم دو نوع ارتباط مشاهده می‌کنیم که یکی با خلق است برای کسب منافع ظالمانه، خویش از راه استثمار و دیگری بین اجزاء خود قشر حاکم جهت مقابله با عصیان و شورش خلقها، که تبلور چنین روابطی را در حال حاضر در رابطه امپریالیسم - خلق و بین کشورهای امپریالیستی مشاهده می‌کنیم. رابطه امپریالیسم با تمامی خلقها یک رابطه استثمارگرانه است و همین نیاز امپریالیسم به خلق بین ایندو پیوندی جبری ایجاد کرده است و امپریالیستها برای حفظ منافع خویش بر سر تعیین خطوط سرنوشت خلقها به چانه زنی می‌پردازند و بسپار سهل به توافق می‌رسند و این خوان نعمت را به تقسیم بندی می‌نشینند و در عین حال هر لحظه مترصدند که گوشه ای و تکه ای از آن را با استفاده از غفلت رقیب از جنگالشی بریابند!

و اما ویژگی قشر محروم و تحت ستم همان دشمن مشترک او یا طبقه حاکم است که تلاش و مبارزه ای یکسان را در جهت رهایی از بند ها و اسارت های ضد خلق در طول تاریخ پی‌گیر بوده‌اند، اما کمتر به نتیجه مطلوب که رهایی از هرگونه رتبه و بند و اسارت و فشار می‌باشد،

دست یافته اند. از اینرو مصلحین و انبیا و نوابغ بشری و پیشتازان و پیشگامان توده ای ریشه های تکوین قیام و بعثت و رسالتشان شکل و صورت اصولی بخشیدن به مبارزات رهاشخص توده ها بر علیه طبقات حاکم است. تا آنکه مبارزات خلقها بر علیه ستم و بلاهت حاکم صورتی اصولی یافته و متشکل تر و منسجم تر گردد. لذا از متن توده ها، انبیا و مصلحین برخاستند تا اساسی ترین آرمانشان را که نجات توده ها از هر بندی بود، عینیت بخشند. روابط اجتماعی را بنفع محرومان دگرگون سازند و این رابطه غالبیت - مغلوبیت را به نابودی کشانند و حاکمیت را به محرومین باز گردانند. در حرکت مصلحین و انبیا، ضد خلق دارای ذره ای اصالت نیست و این خلقهای محرومند که صاحب اصالت می باشند و حق حاکمیت از آن آنهاست. اساسی ترین شاخص و معیار در اصولی بودن آرمانهای آنها تکیه هر چه بیشترشان بر خلق و آرمانهای اوست. لذا بمیزانی که بر خلق و تواناییها و اصالتهایش تکیه کرده و محرومیتها و راه نجات او را مطمع نظر دارند، حرکتشان دارای اصالت است. در همین رابطه است که مبارزه حق و باطل و ناس و خناس و خلق و ضد خلق در ستر تاریخ جریان و سیلان داشته و حرکت انبیا و مصلحین در راه نجات و رهایی توده های در بند بوده است و یکی از بزرگترین اصولی که حاکم بر حرکت خلقهاست که در ظل آن رهایی و فلاح برایشان میسر می گردد، اتصال و اتحاد و همگامیشان در طفیانها و عصیانهای همه جانبه بر علیه حاکمیت های کور و ظالمانه می باشد. لذا هم خلق و هم ضد خلق در راه دستیابی به منافع و خواسته های خویش نیاز مبرم به اتصال و وحدت دارد، با این تفاوت که اتصال ضد خلق بر بستری منفی و ظالمانه با جهت ضد انسانی و ضدنگامی شکل می گیرد. اما پیوند و اتحاد خلق بر بستری مثبت و عدالتخواهانه با جهت گیری انسانی و نگامی صورت می پذیرد که طبیعتاً "اصالت و پیروزی از آن دومی است. گرچه در طول تاریخ عصیانها و انقلابات فراوان دیده ایم که در ظل اتحاد و وحدت خلق جریان یافتند و به پیروزیهایی مقطعی هم نائل آمدند، لکن ثمرات جانبازیهها و فداکاریهای انقلابیون صدیق و پیشتاز به خدمت ضد خلق در می آید و موجبات اسارت او را در شکل و صورتی نوین و پیچیده تر از گذشته فراهم می آورد در حالیکه انبیا انقلاب را در یک صورت همه جانبه مطرح می کردند و آن را به معنای واقعی کلمه عینیت می بخشیدند. لذا انقلابات در ظل حرکت توده ها و پیشگامان توده ای دو چهره، مشخص بخود گرفتند: یکی انقلاب ذهنی و فکری و دیگری انقلاب عینی که ایندو در یک رابطه تنگاتنگ با یکدیگر قرار داشته و بر مبنای یک صورت دیالکتیکی ذهنی - عینی شکل پیدا می کنند. بر این اساس مصلحین و پیشگامان و انبیا در یافتند که تا در ظل یک انقلاب فکری و ذهنی توده ها به خودآگاهی

دست نیابند، دستیابی به آرمانهای خلقی میسر نیست، چرا که پیامبران بر مبنای دیدگاه مثبتی که به توده ها داشتند، عنوان کردند که باید توده ها را خودآگاه ساخت و بر مبنای توده های خودآگاه حرکتهای منفی را دفع و نفی نمود. اینست که در اجتماعی که بر اساس روابط حاکم و محکوم شکل یافته است، برای آنکه روابط اجتماعی دگرگونی اساسی پیدا کند، لازم است که انقلابی در دو صورت فوق صورت گیرد. لذا در رابطه با خود توده ها باید اول در ظل حرکتی ذهنی در آنان تغییراتی زیر بنایی صورت گیرد یعنی به خود آگاهی اجتماعی - مکتبی دست یابند و سپس در بستر یک انقلاب عینی اجتماعی قادر به دگرگونی روابط اجتماعی گردند.

بدین ترتیب در رابطه با انقلاب و توده ها حقایق و نتایج ذیل آشکار می گردند:

۱- حرکت و پایه اساسی انقلاب را توده های محروم تشکیل می دهند و تنها این خلقهای خودآگاهند که بر مبنای آرمانهای مشترکشان می بایست به سیلان در آیند و زنجیرهای اسارت، مسخیت و رسخیت را از دست و پای خویش باز کرده و پاره نمایند.

۲- پایه دوم انقلاب بر دشمن مشترک خلقها قرار دارد و دفع آن انگیزه برپایی حرکت از سوی توده هاست. از این روستکه که تمام مکتبها، مسلکها، ایدئولوژیها، حرکتهای مصلحانه و حرکتهای فکری که در بستر تاریخ شکل یافتنند و جریان پیدا کردند، در خدمت یکی از این دو پارامتر بوده اند که گاه روح خود آگاهی و عصیان و حرکت در وجود توده ها می دمیدند و حاکمیت ضد خلق را به مخاطره می انداختند، اما گاهی نیز در خدمت طبقه حاکم در آمده و توجیه گر روابط اجتماعی ظالمانه اجتماع میشدند. از آنجا که بین خلق و ضد خلق و ناس و خناس همیشه فاصله ای وجود دارد که جز با مقابله آنتاگونیستی خلق با ضد خلق این فاصله گنده شدنی نیست لذا انقلاب تبلور و نمودار حرکت توده ها بر علیه طبقه حاکم است که موجب یک رابطه آنتاگونیستی بین خلق و ضد خلق می باشد. چنانکه بیدار است انقلاب هرگز نمی تواند بماند به بل ارتباطی دو قشر جامعه تلقی گردد و همیشه در یک جنبه قرار می گیرد که جنبه خلق است. حال باید کنکاش نمود که انقلاب ما آیا از سوی ضد خلق تنها گذاشته شده است؟! که اگر چنین نباشد، اصلاً "انقلابی در کار نیست. و یا آنکه خلقها انقلاب ما را تنها گذاشته اند؟ که باز این شعاری است انحرافی و کاملاً غلط چرا که انقلاب حرکت است، دگرگونی است و زیر و رو شدن. جنبه ای که توده های خود آگاه عصیانگر قرار دارند، جنبه انقلاب است و جنبه ای که حاکمین ضد خلق در رویاروییشان ایستاده اند، جنبه ضد انقلاب. پس هر جا که توده ها علیه وضع موجود به عصیان برخاسته اند و برای دستیابی به اهداف و آرمانهای خویش می رزمند،



پیوندی گسست ناپدید بین حرکت و انقلاب آنان برقرار است و شعار "تنهایی" را بی مفهوم می سازد. چرا که خلق ما که سکاندار اصلی انقلاب است، در رابطه با حرکت اصیل و انقلابی - اش هرگز تنها نیست و اگر بر اساس پارامترهایی که عنوان شد ببیند شیم، تنهایی در رابطه با انقلاب بی معناست. اما نمی توان مسئله را بدین صورت پایان یافته انگاشت، باید جستجو کرد و علت واقعی طرح این شعار را از سوی جناح لیبرال هیئت حاکمه دریافت چرا که ارتجاع پیوسته از حمایت خلقها و پشتیبانیشان از انقلاب ایران دم نمی زند و چنین نقطه ضعفی را برای انقلاب کردن نمی نهد.

## ۲- انقلاب تنها نیست، هژمونی تنهاست!

توده های مردم و خلقها که سکاندار اصلی حرکت انقلاب هستند هیچگاه تنها نخواهند بود چرا که در عرصه گیتی بالاخره انقلابات خلقی دیگری با تمام ویژگیهای مخصوص بخود وجود دارند که این حرکت را درک کرده و از نظر معنوی حامی آن باشند. لذا شعار "انقلاب تنهاست" از جانب جناح لیبرال بسیار غلط بنظر می رسد و اساساً "انقلاب نمی تواند تنها باشد. اما با این وجود نمی توان این واقعیت را هنگام بروز جنگ میان ایران و عراق نادیده گرفت که انقلاب ایران تنها بوده است، یعنی علیرغم اینکه یک انقلاب نمی تواند و نباید که "تنها" باشد و در گوشه انزوا بخزد، ما نظاره گر آن بودیم که در جنگ جاری میان دو کشور همسایه، انقلاب ما به گوشه عزلت خزید و حامیان چندانی نیافت. دلیل ما نیز این امر آنست که عملاً "جبهه" خلق حمایت و پشتیبانی چندانی از خلق ما ابراز نداشت و تجاوز گریهای رژیم بعث عراق را محکوم نساخت. البته اگر نخواهیم هر چند ده نفر از اعضای انجمنهای اسلامی خارج از کشور و یا ۲۰ هزار نفر شیعه پاکستانی و یا... را به مثابه تمامی خلقهای جهان بحساب آوریم.

ممکن است تناقضی بین دو مسئله عنوان شده فوق بنظر برسد، که در واقع تناقضی نیست، چرا که در رابطه با حقایقی که در مورد مکانیزم انقلاب عنوان گردید، یک انقلاب هرگز نمی تواند تنها باشد. اما در رابطه با جنگ، تنهایی انقلاب واقعیتی عینی بوده است که این واقعیت درد آور و خطرناک ریشه در ضعفها و نارسائیهای انقلاب پیدا می کند. از آنجا که خلق و حرکتش دارای اصلتند، و اگر ضعف و یا انحرافی در حرکتشان پدیدار می گردد باید توسط هژمونی انقلاب رفع و اصلاح گردد، اینست که بر اساس واقعیت موجود در می یابیم که در واقع انقلاب تنها نیست، بلکه این هژمونی انقلاب است که در نتیجه حرکتهای غیر اصولی خویش به انزوا و تنهایی دچار گشته است. عبارت دیگر حرکت هژمونی که چیزی

جز سیاستهای داخلی و خارجیش نمی‌باشد، آنچنان متذبذب، پرنوسان، ارتجاعی و غیر اصولیست که عملاً "ایران را در صحنه" سیاست بین الملل "انگشت نما" آنهم نه بگونه ای مثبت که با چهره ای منفی و غیر قابل تحمل برای دیگر خلقها ساخته است! از اینرو هژمونی بدلیل سیاستهای غلط داخلی و خارجیش، خود و حرکتی که رهبری آنرا بعهدہ دارد به تنهایی و انزوا کشانده است که این خود مملول دوگانگی توده و هژمونی می‌باشد، یعنی هژمونی در جریان حرکت توده‌ها از بطن و متن آنان بیرون نجسته است و در صورتی تصادفی از فقدان یک هژمونی خلقی انقلابی در حرکت خلق فرصت را غنیمت شمرده و خود را وارث انقلاب قرار داده است. لذا زیر بنای فکری - حرکتی هژمونی و دور بودن او از جریانها، سیلانها، مبارزات و مقاومت‌های توده ای، علت سیاستهای غلط داخلی و خارجیش می‌باشد. بافت ارتجاع - لیبرال هژمونی نمی‌توانست سیاستی اصولی در داخل و خارج پیش گیرد.

جناح ارتجاع از هژمونی بعلت و ویژگیها و خصوصاتی که داشت، ماهیتاً "قادر به در پیش گرفتن سیاستی انقلابی و اصولی در داخل کشور در هم ریخته" بعد از سرنگونی استبداد نسود و بدلیل تعصبات قشری و بینش دکماتیست خود، مکتب را در متن توده‌ها و در رابطه با دردها و نیازها و آرمانهای او مد نظر قرار نمی‌داد و مکتب را کاملاً "جدای از توده‌ها طرح می‌کرد. جناح دیگر هژمونی یعنی لیبرالها نیز بدلیل خصلت محافظه کارانه ای که داشتند مکتب را در خدمت توجیهات سازشکارانه خود در آورده و اساساً "به حاکمیت مکتب بر روابط اجتماعی پای نغشده و آن را در یک پیرو سه‌زمانی در از مدت قابل تحقق می‌دانستند. ویژگی مشترک هر دو جناح هژمونی، انحصار طلبیشان در کسب حاکمیت بر انقلاب بود که بازتاب آن بصورت کوششی همه جانبه برای کسب پایگاه توده ای نمود می‌یافت. لذا تکیه اولیه‌شان بر طرح مسئله رفاه توده‌ها در صورتی شبیه سیستمهای رفاهی کشورهای اروپای غربی بود، که البته در حد شعار باقی می‌ماند و در میدان واقعیتها عینیت نمی‌یافت. همانگونه که در تحلیلهای گذشته عنوان شده است، یک هژمونی انقلابی خلقی در تنظیم سیاست خارجی تنها مصالح انقلاب را اساس و معیار قرار می‌دهد، اما در بررسی سیاست خارجی با سانی می‌توان دریافت که چیزی جز دنباله طبیعی سیاستهای داخلی اینان نیست. بطور مثال وقتی "رفاه" پارامتر اساسی سیاست داخلی قرار گرفت بناچار برای دستیابی بدان حتی اگر دوباره دست بدامان امپریالیسم امریکا آویخته نشود، نزدیکی و ایجاد روابط صمیمانه با کشورهای غربی در سیاست خارجی اساسی قرار خواهد گرفت، که این امر خود به معنای عتدّم قطع وابستگی می‌باشد. بعلاوه هنگامی که موضع حرکت

هژمونی بجای توده ها، قدرت گرائیها و انحصار طلبیها باشد، منافع توده ها کاملا "ناشناخته" بوده و لذا دوستان و دشمنانش نیز نامشخص خواهند بود. آنجا که مکتب اصالت یابد، آرمانهای توده ای و آینده، خلق بدون در نظر گرفتن دشمنان توده ها و در مراحل نخست برقراری پیوند با دشمن غدار و آشتی ناپذیر خلق، چندان اشکالی ندارد و برای ایجاد آن رفاه مورد نظر حتی می توان با او هم رابطه برقرار نمود، حتی پیش گرفتن سیاست ضد کمونیستی برای جلب رضایت خاطر وی و با دشمنی ورزیدن با ابر قدرتی چون شوروی چندان غیر موثر نیست.

لذا هژمونی در وهله اول بسیار ساده اندیشانه تضاد غرب با امریکا را محور قرار می دهد و سعی در نزدیک کردن خویش به اروپای غربی و ژاپن می کند، و ایجاد رابطه ای میان روانه را با امریکا نیز از نظر دور نمی دارد<sup>۳۳</sup>، "متقابلا" مسئله افغانستان را پارامتر اساسی رابطه خویش با شوروی و اروپای شرقی قرار می دهد که سیاستی خصومت آمیز و عناد طلبانه را با این کشور در پی دارد. اما هنگامی که اروپای غربی همگام با امریکا در فشارها و محدودیتهای اعمال شده بر ایران همفاز می گردد، رژیم سعی در نزدیک شدن به کشورهای سوسیالیست اروپای شرقی دارد، طبعاً "وقتی با دشمنان انقلاب اینگونه برخوردی صورت گیرد، انتظار رابطه ای گرم و برادر وار را با دوستان انقلاب و خلق که همان خلقهای مسلمان منطقه، خلقهای جهان، جنبشهای آزادیبخش مترقی و نیز حکومتهای مردمی و انقلابی هستند چندان اصولی نیست. از اینروست که فبییت موسی صدر پیراهن عثمانی می شود که خونخواهی او "عداقت رابطه ای" را هم با کشور برادر و مسلمان و مترقی لیبی مانع می گردد. کشوری که بحق سیستم حکومتی و انقلاب او موجب افتخار مسلمین در سراسر جهان است، که از انقلابی بودن او همان مبین که تمامی معیارهای دیپلماتیک، نژادی و بطور کلی مصلحت طلبانه را به کناری نهاد. و صریحاً "و بطور رسمی در جنگ از "خلق" ما پشتیبانی بعمل آورد و تجاوز عراق را محکوم نمود.

خلق رزمنده فلسطین علیرغم تمام های وهویها و شعارهایی که سر داده می شود، هنوز کمکی جدی و قابل توجه از سوی اینان دریافت نداشته و قطب شدن جنبش امل، سردی روز افزون رابطه هژمونی را با سازمان آزادیبخش فلسطین موجب گشته است. اینان

---

۳۳ - توضیحات "مهندس بازرگان" در مجلس شورا در مورد گوشه‌نمایی که برای نزدیکی و ایجاد رابطه با امریکا بعمل آمده بود و شریک دانستن تمام هژمونی و هم چنین رهبر انقلاب در این مورد، موید این ادعا است.

اگر هم حمله ای به اسرائیل می‌کنند و یا تمامی روابط را با او قطع می‌سازند، نه آنکه به خلق فلسطین و آرمانهایش اصالت داده باشند بلکه تقدس مذهبی<sup>۱</sup> تقدس بیشتر بد نظرشان است. اینان با طرح شعار "اسلام هدفی" با تمامی حکومت‌های سرسپرده و ارتجاعی منطقه که داعیه اسلام پناهی دارند روابط گرم و صمیمانه برقرار می‌سازند که نزدیکی بدینان و سیاست‌هایشان، عملاً تاور امپریالیسم شدن را بدنبال دارد و سرانجام خلق‌های جهان هم که چندان مورد پسند طبع آقایان واقع نشده و به اتهام مارکسیست بودن، تمام جنبه‌ها و ابعاد مترقی نهضت‌هایشان نفی می‌گردد و اصالت توده‌هایشان کاملاً نادیده انگاشته می‌شود. تمامی پارامترهای فوق سبب گشته است که هژمونی از یک سیاست خارجی اصولی و انقلابی برخوردار نباشد و این بعد از حرکت وی صورتی زیرک‌گامی و تذبذب گونه بخود بگیرد. که نه جاذبه ای برای خلق‌های جهان داشت و نه ضد خلق که امپریالیست‌ها می‌باشند. این سیاست غلط تا بدانجا پیش رفت که هژمونی و بالطبع انقلاب را در انزوایی مرگبار و سکون آور فرو برد. از دیدگاه رژیم حیات مکتب در گروه حرکت توده‌ها نیست و پویایی و رشد و کارآیی آن تنها در متن سیلان خلق‌ها میسر نمی‌باشد، از اینرو مکتب جدای از مردم صورتی خشک و مقدس خواهد یافت که تنها در خدمت تنگ نظر‌ها و انحصار طلبیهای قشری و تئوبی از جامعه، در خواهد آمد.

هژمونی فعلی در صورت کلی آن چون خلق را نمی‌شناخت و اساساً "به او اعتقادی نداشت، نه تنها بر خلق تکیه نمی‌کرد و در راه نیل به آرمانهای خویش از آنان باری نمی‌جست، بلکه برای نگهداشتنشان پشت سر خود از هیچ عملی فرو گذار نمی‌کرد و حتی مبارزات خلق‌ها را چندان اعتقادی نداشتند و اگر از مسلمانان و مبارزانشان دم می‌زد جهت اثبات اصالت مقدس‌ها به اسلام بود، که آنهم گاه ماهیتی ماکیاولیستی می‌یافت. در این رابطه می‌توان گفته یکی از رهبران نهضت آزاد بیخ‌سبحین را مثال آورد که گفته بود "هنگام مسافرت آقای قطب زاده وزیر امور خارجه ایران به کشورهای حوزه خلیج و مذاکرات دوستانه و برادرانه با جناب خلیفه آل نحیان، سه تن از افراد نهضت اعدام شدند!" این موضوعات و سایر موارد شبیه به آن حاکی از آنست که اینان از هر سلاهی استفاده می‌کردند، تا پایگاه حرکتی خویش را مستحکم تر و منطقی تر سازند و شبهه حاکم بر ماهیتشان را تئوبیگی بیشتری بخشند و توجهی منطقی برای دور نگهداشتن خود و انقلاب از خلق‌های مترقی انقلابی چون کوبا، ویتنام، نیکاراگوا و ... در دست داشته باشند.

اما در نهایت چنین سیاستی سبب شده است که خلق‌ها روز بروز از انقلاب خلق ایران بیشتر مایوس شوند و نزدیکی بدان را چندان اهمی ندهند و خلق ما در رابطه با

دو انگیزه که یکی رهایی از تنهایی و دیگری گرفتن سهم بیشتر از حکومت بود، سعی داشت که توده را و آرمانها و نیازها و نیز حقوقی را که داشت و تاکنون از آن برخوردار نگردیده بود، هرچه بیشتر مطرح ساخته و پایه های قدرت و حاکمیت خویش را مستحکم تر گرداند. البته پس از وقوع جنگ و برخورد با عینیتها و واقعیتهایی که مزه تلخ تنهایی را بسیار دردناک هم به خلق و هم به هژمونی چشاند، هژمونی بیش از گذشته به دست و پا افتاد که باز توده ها را برای نجات خویش از این غرقایی که به نابودیش می انجامید نجات دهد. ارتجاع که در اوایل اصلاً تمایل نداشت توده ها در جریان مسائل قرار گیرند، اینک هر بوق و کرنای تبلیغاتی اش با شدت هرچه تمامتر مسئله شرکت توده ها را در مبارزه و تحقق آرمانهای خلق ها و رفع ستم و محرومیت از آنان عنوان می کند. لیبیرالها هم از سوی دیگر با طرح مسئله شوراها و خلقی و تکیه بر نقاط حساس محرومیت های اقتصادی توده ها و در کنار همه اینها تبلیغات زورنالیستی و عملکردهای دیپلماتیک در سطح جهان قصد دارند موقعیت هژمونی و انقلاب را تثبیت کنند.

نکته ای که ذکر آن ضروری بنظر می رسد اینست که بر خلاف آنچه مطرح می شود که جنگ باعث تنهایی رژیم شد، نه تنها اینگونه نیست، بلکه جنگ خود پارامتری است که می تواند رهایی از تنهایی را امکان پذیر سازد، اما لازمه اش اینست که هژمونی بیش از پیش بر خلق ها تکیه اصولی کند و امانتها را از آن صورت دهم و ذهنی شان خارج سازند، حیات انقلاب را در گرو سیلان توده ها بدانند، نه انحصار طلبیها و سیاستهای فاشیست مآبانه و دیکتاتور بازبهای خشک قرون وسطایی.

لذاستکه توده ها را باید در جهت یک مبارزه ضد امپریالیستی وحدت بخشید و خود آگاهی را که در رابطه با جنگ برایشان حاصل شده است، صورتی اصولی و انقلابی داد تا آنکه توده هانست به موضع خودشان و جغرافیای حرکتشان و نیز صورت اصلی حرکتی را که باید در پیش گیرند درکی خودآگاهانه حاصل کنند. بنابراین جنگ را می توان عامل مثبتی در راه کسب خودآگاهی خلق بشمار آورد. پس باید هرچه بیشتر کوشید بر توده ها تکیه نمود و با یک حرکت ذهنی بر زمینه مناسبی که اکنون پیدا شده است، آنان را خودآگاه ساخت و با سمت دادن مبارزاتشان بسوی یک مبارزه ضد امپریالیستی همه جانبه، تمامی خلقهای جهان را همراه و همگام و همیارشان ساخت و انقلاب را سیلانی و تحرکی پایان ناپذیر بخشید، تا آنکه تمامی کشورهای ارتجاعی منطقه و امپریالیسم جهانی در سایه این اتحاد اصولی خلقهای تحت ستم بنا بودی گشانده شوند، که علی النهایه خندق بین خلق و ضد خلق با مبارزات آنها گونیشنی خلق کند و خواهد شد و این موقعیت انحرافی و

سایر خلقها تنها بماند و هژمونی چونکه برای خلق اصالت قائل نبوده و نیست، لذا دشمنانش همان دشمنان خلق نیستند، بلکه جریانها و نظامهایی هستند که با خط فکری حرکتی او در تضاد قرار دارند که این جریان طبعاً "کمونیزم است و دو جناح هیئت حاکمه درین مسئله توافق نظر کامل دارند اما جناح لیبرال بدلیل خصولتهای لیبرالی که داراست رابطه با دشمن عمده خلق یعنی امریکا را نه تنها رد نمیکند بلکه لازم هم می داند، که درین موضوع وجه افتراقی با جناح ارتجاع پیدا می کند، زیرا ارتجاع باز بدلیل طرز تفکر انحصار گرایانه خود، نمی تواند در حالتها و ترکنازیهای امپریالیسم امریکا را در کشورهنگامی که او قدرت را در دست دارد، تاب آورد، لذا علیرغم نرمشهایی که در اوایل بقدرت رسیدنش از خود نشان می داد، بهر ترتیب که نهادها و ارگانهای مملکتی را بیشتر زیر چتر حاکمیت خود می کشید، موضع سخت تری را در مقابل امپریالیسم امریکا اتخاذ می نمود و او را نسبت به خویش بدبین تر و ناامیدتر می ساخت و امریکا را به اعمال فشار از همه سو بر ایران وادار می ساخت که بعنوان مثال میتوان تهدید و حمله نظامی و ترتیب دادن کودتا و ... را نام برد.

بنابراین هم خلقها و هم امپریالیستها کم کم از این هژمونی ناامید شدند و از نزدیک شدن به او خمداری و ورزیدند و او را در یک تنهایی و انزوا رها کردند، هژمونی هم متقابلاً "سیاست "نه امپریالیسم نه توده ها" را در پیش گرفت که بستری شد برای تنهایی در ظل سیاستهای غلط خویش، نهجایی برای حمایت خلقها باقی گذاشت و نه بارقه امید برای تأمین منافع امپریالیسم شد و بعبارت بهتر نه خدمتی در حق خلق انجام داد و نه حرکتی علیه ضد خلق، و هنوز هم نه رابطه، دوستانه و برادرانه با خلقها دارند و نه رابطه، دشمنانه و آنتاگونیستی با دشمنان خلق، از اینروست که انقلاب هم از سوی سایر خلقها و هم از سوی ضد خلق در تنهایی و اگذار شده است که مرگ و سکون انقلاب درون مرداب تنهایی و انزوا اجتناب ناپذیر خواهد بود.

### ۳- چگونه می توان از تنهایی رهائی یافت:

بهر ترتیبی که هژمونی خود را در تنهایی می یافت سعی می کرد که به سوی توده های مردم باز گردد و آنان را به طرف خود بکشاند و از طرفی هم تضادهای بین دو جناح بر سر کسب قدرت بیشتر، توده را بعنوان پارامتری که می توانست سبب کسب امتیاز بیشتر از حریف گردد، مطرح می ساخت و هر یک از طرفین می کوشید در ظل بمیدان کشیدن توده ها، قدرت خویش را به رخ طرف مقابل بکشاند و او را به تسلیم وادارد. بنابراین هژمونی بر اساس

بینابینی کنونی روجه زوال خواهد رفت و امیرالاسم را به نشان دادن چهره کربیه خویش  
و داشته که خود عاملی برای برپایی و عصیان تمامی خلقهای در بند جهان خواهد بود .

"والسلام"

۵۹/۷/۲۷

"سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران"

قیمت ۱۵ ریال